

در میان داستان‌های محمدی، کتاب «دخترک و آهوی ابریشمی» که برای نوجوانان نوشته شده، جای ویژه‌ای دارد. نویسنده با شناختی که از نیروی تخیل نوجوانان دارد، عناصر فانتزی و فراواقعی را به طرز واقع‌گرایانه‌ای وارد داستان می‌کند و به خوبی از آن بهره می‌گیرد. سال‌های نوجوانی، به دلیل اهمیت و حساسیت ویژه‌ای که دارد، به مثابه مرحله‌گذار از تخیل ناب و کودکیانه به تخیل علم‌گرایانه و باورپذیرتر، نقش بالارزشی در کارایی ذهنیت فانتاستیک ایفا می‌کند. در این حوزه، بنا به تجربه نوجوانان که اندک‌اندک از رویاهای خام و در عین حال لطیف دوران کودکی، فاصله می‌گیرند و رفته و رفته، به تخیل تحلیلی خو می‌کنند، نویسنده می‌تواند پا از واقعیت‌های خشک بیرون بگذارد و با بهره‌گیری از کارکردهای ذهنی و زبانی، بسیاری از کارهای به ظاهر غیر قابل باور و محیرالعقول را عملی و باورپذیر جلوه دهد.

نویسنده حتی می‌تواند با این ابزار توانا، بسیاری از دانش‌ها را که عمده‌تاً اجتماعی و اقتصادی هستند، به آسانی و به دور از هرگونه تعقید و پیچیدگی معنایی و مفهومی، برای خوانندگان کم سن و سال، قابل درک و هضم سازد. کاری که یک فیلسوف اجتماعی و یا یک جامعه‌شناس و اقتصاددان، معمولاً برای مخاطبانی با این محدوده سنی، هرگز نمی‌تواند انجام دهد.

محمدی، در کتاب «دخترک و آهوی ابریشمی» با زمینه‌ای نیمه رئال و نیمه سورئال، چندین ماجرا را به موازات هم به پیش می‌برد. او با کنار هم قرار دادن چند کنش متضاد اجتماعی، دایره شناخت خواننده را درباره دشوارترین مسائل اجتماعی، گسترش می‌دهد. بنابراین، برای آشنا شدن با چند و چون شگرد نویسندگی محمد محمدی، داستان یاد شده را بررسی و تحلیل می‌کنیم.

خلاصه داستان

دخترکی به نام افسانه، در یک خانواده اشرافی، با پدر و مادر و سگ و عروسکهای برقی و یک خدمتکار پیر، زندگی می‌کند. دل مشغولی‌های خاص پدر و مادر در بیرون از خانه و نحوه نگرش آنها به زندگی و دید خاصی که نسبت به تربیت کودک دارند، سبب شده که فاصله عاطفی زیادی میان آنها و افسانه به وجود آید. از سوی دیگر، سرشت پاک کودک و مهربانی‌های خدمتکار و نزدیکی و همخوانی آنها با هم، موجب همدلی و همزبانی پیرزن و دخترک می‌شود. تنهایی افسانه، زمینه را برای پناه بردن او به تخیل پاک و لطیف و همزبان شدن با موجودات بی‌جان مانند عروسکها و آهوی نقش‌قالی آماده می‌کند. در میان عروسک‌های افسانه، عروسکی فضایی نیز وجود دارد که مانند شازده کوچولوی آنتوان سنت اگزوپری، نگاه تازه‌ای به زندگی زمینی‌ها ارائه می‌دهد.

فاصله میان دخترک و پدر و مادرش، هر روز ژرف‌تر می‌شود و به همان نسبت، دخترک به «تنه» خدمتکار خانه و قصه‌هایش نزدیک‌تر می‌شود. این همدلی و همزبانی، خشم پدر و مادر دخترک را برمی‌انگیزد تا جایی که آنها قالی را که آهوی آن با قصه‌ها و حکایت‌هایش، تمام ذهن دخترک را تسخیر کرده است، می‌فروشند و داستان نیز به پایان می‌رسد.

داستان در پنج فصل کوتاه ارائه شده است. نویسنده، داستان را از زبان راوی سوم شخص که دانایی‌اش سیطرهٔ مداخله‌گرانه‌ای دارد، روایت می‌کند. از آنجا که داستان از لایه‌های واقعی می‌گذرد و به لایه‌های فراواقعی می‌رسد و همچنین «رفت و برگشت»های به جای آن، انتخاب راوی دانای کل دخالت‌گر، انتخابی از سر بصیرت و در خدمت پیرنگ و درونمایه داستان است. نویسنده، با آشنایی از ظرفیت پیرنگ و استعداد بالقوه‌ای که در سوژهٔ داستان سراغ دارد و ساماندهی حوادثی قابل تأمل، داستان را در

چند سطح ادامه می‌دهد و با قوت نیز به پایان می‌برد. محمدی، از شرایط و موقعیت به دست آمده، نهایت استفاده را برای بیان دردهای اجتماعی و قرانت تازه‌ای از زندگی و اشکال گوناگون آن می‌کند. نویسنده، به خوبی آگاه است که با ابزار خیال و طیف مخاطبی که در اختیار دارد، به آسانی می‌تواند مرزهای واقعی را در نوردد و حرف‌هایی بزند که اگر در عالم معمولی می‌زد، شعاری و باورناپذیر می‌نمود. برای بازشکافی سطوح و لایه‌های داستان، زندگی ترسیم شده را یک به یک بر می‌شماریم.

الف: زندگی از نوع اول

زندگی پدر و مادر و خاله دخترک، از این نوع است. با رنگ و بوی اشرافیت رو به زوال، پدر، ادکلن تند می‌زند. مامان در حین رانندگی سیگار می‌کشد. آنها به سفرهای خارجی می‌روند. سگ خارجی دارند، اسمش هم شرلی است. پدر با کفش روی قالی راه می‌رود. آنها نان تست می‌خورند. پدر و مادر بر سر پول و جواهر با هم دعوا می‌کنند. شرلی را خاله شهرزاد از لندن آورده.

پدر و مادر، آن قدر ماشین زده و صنعتی شده‌اند که اسم آدم‌ها را نیز نصف و نیمه بر زبان می‌آورند تا بلکه آنها را به کلمه‌های خارجی نزدیک کنند. آنها به افسانه «افسی» می‌گویند. این آدم‌ها فقط صل‌های موجود در پیرامون خود را می‌شنوند و هرگز نتوانسته‌اند از واقعیت‌ها و حقیقت‌های دیگر سر در بیاورند. فقط آن چه را که با چشم می‌بینند و با گوش می‌شنوند، باور دارند.

پدر برای پیدا کردن پاسخ سؤال دخترش، هنگامی که می‌خواهد از کتاب مرجع استفاده کند، فرهنگ نامه آمریکانا را ورق می‌زند. «بابا می‌گوید: بیا برویم کتابخانه تا مطمئن کنیم که آهوی ابریشمی، جان ندارد... افسی جان! این فرهنگ نامه آمریکاناست. هر چه اطلاعات در دنیا باشد، در این مجموعه کتاب‌های فرهنگ‌نامه نوشته‌اند. باور کن هیچ جای فرهنگ نامه، از جانوران ابریشمی



چیزی نوشته نشده است.»^۲

نویسنده با سامان دهی طرح داستان، به گونه‌ای واقع‌گرایانه و ذکر نام کتاب مرجع که واقعاً در جهان بیرون از داستان نیز وجود دارد، از ابزار شخصیت‌پردازی غیر مستقیم استفاده کرده است. تمهید نویسنده در شخصیت‌پردازی، از حوزه ادبیات کودک بیرون است و بنابراین، از حقیقت ماندنی و باورپذیری دور می‌شود. با آن که شخصیت‌پردازی از راه کنشگری، بهترین راه و جذاب‌ترین شیوه است، اما در این حوزه که بیشتر بر محور تخیل می‌چرخد، کارایی لازم را ندارد و فراتر از درک کودک می‌رود. خواننده کم سن، از خواندن آن، لذت کافی نمی‌برد. با این همه، می‌توان دایرهٔ مخاطب را گسترش داد و این تمهید (شخصیت‌پردازی) را منطقی جلوه داد.

ب. زندگی دوم

ننه (خدمتکار پیر) و حنا، دختر قالی‌باف، درگیر این نوع زندگی هستند. آهوی نقش قالی، در فصل سوم، حنا را معرفی می‌کند: «حنا به اندازه همین عروسک بود که از خانه جدایش کردند. ننه‌اش مجبور بود او را بفروشد. شکم‌شان گرسنه بود. سفره‌شان خالی بود. باد هوا می‌خوردند. توی باغچه چندک زده بود و خاک بازی می‌کرد که مش ننه آمد. این را استاد کارهای بافت قالی ابریشمی می‌گویند، فقط دست کوچولو و عروسکی می‌تواند قالی ابریشمی ببافد. هر چه دست کوچکتر باشد، کار سریع‌تر پیش می‌رود. استاد حسین، به مش ننه گفته بود: «بچه را از پستان ننه‌اش جدا کنی، گوهر می‌شود. رگهای تنش از نخ‌های قالی می‌شود.» مش ننه صد تومان در مشت ننه حنا گذاشت. حنا را بفروشد حنا بیخ می‌کشید. از کوچکی می‌رفتند که پنجره‌های باز شد و یکی گفت: «مش ننه، الهی گوشت تنت غذای مارهای جهنم شود. آخه خدا را خوش می‌آید بچهٔ پنج شش ساله را می‌بری کار؟» مش ننه اصلاً عصبانی نشد. فقط گفت: «من نکنم، یکی دیگری.» حنا مجبور بود به من جان ببخشد. چون ننه‌اش او را فروخته بود.»^۳ قرائت دیگری از این برداشت تراژیک از زندگی را فریدون عموزاده خلیلی، در داستان «دو خرما نارس» ارائه می‌دهد. غمبارگی اثر، در داستان عموزاده خلیلی، به مراتب بیشتر از داستان «دخترک و آهوی ابریشمی» است. فاطمی جوجو، دخترک قالی‌باف که از گرسنگی و کتک ارباب مُرد. ماجرا را از زبان آهو می‌شنویم: «غروب بچه‌ها به انتظار نان توی ایوان نشستند. اوستای اخمو آمد. چوب آلبالو را پشتش قايم کرده بود، داد زد: «کی نان می‌خواهد؟» گرسنگی است دیگر. نمی‌شود جلویش را گرفت. بچه‌ها دست‌هایشان را جلو بردند. اوستا هم با چوب به دست‌ها و سرهایشان زد. بچه‌ها التماس می‌کردند «اوستا زن. تو را به سیدالشهدا نزن!» چوب آلبالو محکم خورد به فرق سر فاطمی جوجو... خون از گوش فاطمی جوجو بیرون زد. سرش گیج می‌رفت... دستش را به دیوار گرفت و یواش یواش رفت توی کارگاه. فاطمی جوجو جلوی دار قالی‌اش به زمین افتاد. خون روی آشغال پُرزها می‌ریخت. فاطمی جوجو خِرخر می‌کرد.^۴

در همین فصل، عروسک چشم آبی می‌گوید: «از کجا می‌دانستیم که آن نقش‌های زیبا، از جان و خون دخترکان قالی باف مایه گرفته؟»^۵

دیر است گالیا!

به ره افتاد کاروان

...

زیباست رقص و ناز سر انگشت‌های تو
بر پرده‌های ساز

اما هزار دختر بافته این زمان
جان می‌کنند در قفس تنگ کارگاه
از بهر دستمزد حقیری که بیش از آن
پرتاب می‌کنی تو به دامان یک گنا
این فرش هفت رنگ که پا مال رقص توست
از خون و زندگی انسان گرفته رنگ
در تار و پود هر خط و خالش هزار رنج
در آب و رنگ هر گل و برگش هزار ننگ ...^۶

روایت محمدی، در صحنه‌های تأسف برانگیز رنج و درد دخترکان قالی باف، به حدی سیاه و دردناک است که به خواننده، فرصت اندیشیدن نمی‌دهد. پیش از محمدی، نویسندگان دیگری نیز فضای قالی بافخانه و فجایع آن را به عنوان سندی از روابط غیر انسانی اقتصاد سرمایه‌داری - فئودالی، در داستان‌های ثبت کرده‌اند. دخترکان قالی باف آذربایجان، در داستان‌های صمد بهرنگی و پسران و دختران خردسال کاریاف کرمانشاهی، در دخمه‌های تاریک و نمور داستان‌های علی اشرف درویشیان، شباهت زیادی با هم دارند.

ج: زندگی نوع سوم

در این نوع زندگی، آدم‌هایی از نوع عروسک‌ها هستند که آنها نیز رنج می‌برند. عروسک‌های این داستان را می‌توان به چند دسته طبقه‌بندی کرد:

۱. عروسک چشم آبی:

نویسنده از زبان این عروسک، حرف‌هایی می‌زند که تا حدودی شعاری است: «دادگاه هم متعلق به دنیای آدم بزرگ‌هاست. یکی حقیقت می‌گوید، یکی دروغ. بعد قاضی مثل ترازو، حرف‌ها را می‌کشد. کفه ترازوی هر طرف که

سنگین بود، او پیروز می‌شود. البته همیشه این طور نیست، گاهی آن که بهتر دروغ می‌گوید، آزاد می‌شود. بعد با تعجب می‌بینی که حقیقت را برای سال‌ها زندانی می‌کنند.»^۷

۲. عروسک آهنی:

این عروسک که در همه جای کتاب، با عنوان «موجود فضایی» از آن یاد می‌شود، زندگی مردم کره زمین را از نگاه یک موجود آسمانی و فضایی می‌بیند. آنتوان سنت دوآگز و پری نیز در داستان ماندگار خود که با نام «شازده کوچولو» به فارسی ترجمه شده، زندگی زمینیان را با معیارهای مطلوب و اتوپایی یک موجود فضایی نقد کرده بود. در داستان محمدی هم یک بار دیگر همین شخصیت ماوراء طبیعی پیدا می‌شود. عروسک آهنی می‌گوید: «راستش آمده بودم در فضا گردش کنم. از سیاره‌مان دور شده بودم که یک دفعه چند آدم بزرگ، توری را روی سرم انداختند. خیلی تعجب کردم. گفتم چکار می‌کنید؟ به چه حقی مرا اسیر می‌کنید؟ یکی از آنها که خیلی اخمو بود گفت: «موجودی مثل تو را در زمین خوب می‌خرند.» گفتم این واقعاً وحشتناک است! مگر می‌شود یک موجود را خرید و فروش کرد؟ آنها به حرف‌هایم خندیدند و گفتند: «در زمین از این اتفاق‌ها می‌افتد...»^۸

○ ○ ○

گرچه و پلنگ، بر اساس یک افسانه لری، برای کودکان دبستانی بازآفرینی شده است. نویسنده، ماجراهایی ساده و باورپذیر را برای گسترش پیرنگ داستانش برگزیده و فراخور درک و دریافت مخاطب، به پیش برده است. در این داستان نیز شیر هم‌چنان شاه جنگل است و پلنگ جوانی می‌خواهد تاج شاهی را بر سر بگذارد. شرطش آن است که وقتی عطسه می‌کند، گربه‌ای از بینی‌اش بیرون بیاید. بدون تردید این اتفاق نمی‌افتد و پلنگ جوان، گربه‌ای را می‌یابد و به عنوان موجودی که از بینی‌اش افتاده، نزد شیر می‌برد. شیر که از عقلانیت برخوردار است، توهم پلنگ جوان و جویای نام را بر نمی‌تابد و کار به داوری می‌کشد.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی



نویسنده امروز، مانند افسانه‌سرای جزم‌اندیش گذشته حقیقت را تنها از یک روزن نگاه نمی‌کند. او وزن و اعتبار پدیده‌ها را نه مطلق که نسبی و اعتباری می‌بیند و بر این باور است که رفتارهای انسانی، تابع متغیرهای متعددی است بنابراین، در قصه نوشتن و بازسرایی افسانه‌های کهن جانب تکرر و تعدد حقیقت را در نظر دارد. برای همین هم پایان داستانش، قالبی و کلیشه‌ای نیست و گاهی ممکن است در چنین بازآفرینی‌هایی، پلنگ جوان، به اقتدار چندین و چند سالهٔ شیر پایان دهد

در داوری، چون مدرک و شاهی برای اثبات ادعای پلنگ جوان وجود ندارد، کاری از پیش نمی‌رود تا این که پلنگ جوان ادعا می‌کند که در کلاهش، بچه گربه‌های زیادی وول می‌خورند. داور از این فرصت استفاده کرده، دستور می‌دهد تا پلنگ عطسه کند و گربه‌ای بر زمین بیفتد، اما پلنگ طفره می‌رود و آن را منوط به کثرت تکرار و گذشت زمان دراز می‌داند. داور به ناگزیر دستور می‌دهد ججمه‌اش را بشکافند و به این ترتیب، پلنگ جوان که درد شدیدی احساس می‌کند، دست از ادعایش برمی‌دارد و جناب شیر، یک بار دیگر از خطر سرنگونی می‌رهد و تاج و تختش از گزند رقیب حفظ می‌شود. در طبقه‌بندی این گونه داستان‌های فانتاستیک، چند نکته را باید در نظر داشت.

الف: طبقه‌بندی ساختاری

داستان خیال‌پرورد گربه و پلنگ از نوع فانتزی‌جانوری است؛ آن هم از گونه جانوری محض. چرا که کاراکترهای آن، جلگی جانورند و نه حتی ترکیبی از آدمی و جانور.

ب: طبقه‌بندی کارکرد گرایانه

بر اساس این روش که در آن، فانتزی‌ها بر حسب کارکردی که دارند، رده‌بندی می‌شوند، داستان گربه و پلنگ، کارکردی تفتنی و سرگرم کننده دارد. برای این کارکرد، معمولاً دو شکل، قایل شده‌اند:

شکل اول: کارکرد سرگرمی از راه ماجراجویی. شکل دوم: سرگرمی از راه طنز (خندانند).

در داستان گربه و پلنگ، نویسنده از قابلیت کارکردی آن در هر دو شکل استفاده کرده است. البته، کارکردهای دیگری را نیز می‌توان از دل این داستان فانتزی بیرون کشید. مانند کارکرد «آگاهی دهنده» که نویسنده با کمک آن، سعی دارد روابط بغرنج اجتماعی را برای کودک آسان سازد. در این افسانه مسئله کسب قدرت و یا چگونگی سهم شدن در قدرت و نحوه داوری و مراحل شکل‌گیری یک بحران اجتماعی و راهبردهای آن، در

لفافه یک افسانه کوتاه و آسان، به شیوه‌ای درک‌پذیر، بیان شده است. حتماً لازم نیست کودک، به محض خواندن آن، به دنبال یافتن ما به ازای بیرونی آن حوادث باشد. بلکه این فرایند در بایگانی ذهنش می‌ماند و در زمان مقتضی، کارکرد خود را نشان می‌دهد. کارکرد دیگر «جانشین سازی» است. هر افسانه‌ای و یا هر داستان خیال‌پروردی، در ذات خود، الگویی است برای جایگزینی روابط اجتماعی و انسانی. این کارکرد، نوعی اعتراض علیه رفتارهای قالبی و منظم و تعریف شده و طبقه‌بندی شده انسان‌ها در زندگی مدرن تلقی می‌شود.

محمدی، با شناخت کافی از این توانمندی‌های افسانه‌ها و داستان‌های خیالی و با استفاده از اصل نسبی‌گرایی، در برابر مطلق‌گرایی افسانه‌ها و مطلق اندیشی افسانه سرایان می‌ایستد. چرا که حقیقت، در جهان امروز، واحد نیست، بی‌شمار و چند وجهی است. نویسنده امروز، مانند افسانه‌سرای جزم‌اندیش گذشته، حقیقت را تنها از یک روزن نگاه نمی‌کند. او وزن و اعتبار پدیده‌ها را نه مطلق که نسبی و اعتباری می‌بیند و بر این باور است که رفتارهای انسانی، تابع متغیرهای متعددی است. بنابراین، در قصه نوشتن و بازسرای افسانه‌های کهن، جانب تکثر و تعدد حقیقت را در نظر دارد. برای همین هم پایان داستانش، قالبی و کلیشه‌ای نیست و گاهی ممکن است در چنین بازآفرینی‌هایی، پلنگ جوان، به اقتدار چندین و چند ساله شیر پایان دهد. در این افسانه، تلاش انسان برای یافتن، پاسخ پرسشی که ذهنش را آزار می‌دهد، به خوبی دیده می‌شود. اگر در این افسانه قدیمی، اندیشه‌ای اجتماعی جای ندارد، اما در افسانه کئی (فاخته) عنصر تفکر اجتماعی و دلاخواهانه وجود دارد. خلاصه داستان از این قرار است که نامادری، ورقه‌های یخ را لابه‌لای پارچه‌های عروسی «گل نسا» می‌گذارد و پارچه‌ها می‌پوسد. عروسی گل نسا، به هم می‌خورد. وقتی آزار و اذیت بالا می‌گیرد، گل نسا آرزو

می‌کند که برنده‌ای شود و از آن زندگی رنج‌بار نجات پیدا کند. آرزویش برآورده می‌شود و به شکل فاخته‌ای در می‌آید و هر بهار، آواز غمگین این پرنده به گوش می‌رسد که می‌خواند: «کوکو، کوکو»^۱

در مورد آفرینش جانوران و هم‌نژادی پاره‌ای از جانوران و انسان‌ها، افسانه‌های دلچسب و شنیدنی در میان اقوام و ملل رواج دارد. در یکی از این افسانه‌ها، میمونی که منشأ انسانی دارد، نانواست، غذای مردم را احتکار می‌کند، روی نان داغ می‌نشیند و ماتحتش می‌سوزد تا رسوا شود. بر اساس یکی دیگر از باورهای اسطوره‌ای، خرس رنگرز، از دختری تنگدست مقداری از نخ را برای خود بردارد، با غصب چند کلاف نخ دختر تنگدست دم‌بخته برای عبرت دیگران، به صورت خرس در می‌آید. برای همین است که کف دست‌هایش کبود است. محمدی، با استفاده از افسانه‌ای لری، ابزارهای داستانی را به کار گرفت و بازآفرینی موفقی انجام داد.

در باورها و فرهنگ شفاهی ولایت‌های دور دست کشور ما که کمتر دستخوش تاخت و تازهای ماشین و زندگی شهری شده‌اند، هنوز باورهای خیال‌پرورد، درباره دغدغه‌های اساسی و فلسفی ذهن انسان‌ها، به مثابه فرهنگ عامه، حرفی برای گفتن دارند. این افسانه‌ها و باورهای اساطیری، گستره پهنای دارد. بازنویسی و بازآفرینی این افسانه، نوجوان را در شناخت پیشینه فرهنگی مردم این سرزمین و ساده‌سازی مسائل دشوار فلسفی، کمک می‌کند. در این جا به ذکر چند نمونه از این باور داشت‌های اسطوره‌ای، درباره «ماه و خورشید» و «فاخته» بسنده می‌کنیم. نمونه اول:

«توتک و تک»

«مادر بزرگ گفت:


ماه خسته و هلاک از مکتب خانه برگشت. گرسنه و تشنه، تشنگی و گرسنگی، طاقش را تاق کرده بود. ماه پا بر زمین می‌کوبید و نان می‌خواست. خواهرش، خورشید، تنور را آتش انداخته بود و داشت خمیر می‌گرفت. ماه، هی تق می‌زد. خواهرش هر چه می‌گفت: صبر کن! تحمل داشته باش! به خرجش نمی‌رفت که نمی‌رفت. ماه، پا توی یک کفش کرده بود که:

«آ و بلا نان می‌خوام، نان می‌خوام. الان می‌خوام، تیوخ بیرقیچی‌وار» خواهرش خورشید که دستش توی لاوک خمیر بود، با التماس می‌گفت: «دندون رو جیگر بذار. تنور که گل انداخت، برات توتک می‌پزم» ماه، اما امانش را بریده بود. خواهرش، خورشید، ناگهان از کوره در رفت و با همان دست خمیرآلود، سیلی محکمی به صورت ماه نواخت. صورت ماه خمیری شد. هر چه به دنبال آب گشته نیافت، هنوزم که هنوزم آسته صورتش لکنار است.^۲

خاله ستاره و بزغاله، مجموعه سه قصه کوتاه برای کودکان دبستانی است که در سال ۱۳۷۱ توسط کانون پرورش فکری کودکان و نوجوانان، چاپ و منتشر شده است.

نویسنده، هر چند با گزینش زبانی کودکانه و نثری آسان‌یاب و حادثه و پیرنگی آشنا، کوشید از حوزه مخاطبان دبستانی‌اش بیرون نرود، اما ذهن فانتاستیک و تمثیل‌گرایانه وی، او را وسوسه کرده تا با کنایه و در لباس تمثیل، حرف‌هایی بزرگ‌تر بزند و به این ترتیب، سطح قصه‌ها را بالا ببرد. در قصه «خاله ستاره و بزغاله» که نخستین قصه این مجموعه است، بزغاله‌ای سر به هوا و

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی



در باورها و فرهنگ شفاهی ولایت‌های دور دست کشور ما که کمتر دستخوش تاخت و تازهای ماشین و زندگی شهری شده‌اند هنوز باورهای خیال‌پرورد، درباره دغدغه‌های اساسی و فلسفی ذهن انسان‌ها، به مثابه فرهنگ عامه، حرفی برای گفتن دارند این افسانه‌ها و باورهای اساطیری، گستره پهنای دارد بازنویسی و بازآفرینی این افسانه، نوجوان را در شناخت پیشینه فرهنگی مردم این سرزمین و ساده‌سازی مسائل دشوار فلسفی، کمک می‌کند.

حرف نشنو که دل به آسمان (ایده‌آل‌ها و اوهام جهان فراتری) دارد، به سبب غفلت از جهان پیرامون خود و واقعیت‌های ملموس، دچار حادثه‌ای مرگ‌آفرین می‌شود. شمی از شب‌ها که دور از گله، با ستاره‌ها راز و نیاز می‌کند، گرگی می‌آید و او را می‌قاید و به لانه‌اش در دل غاری می‌برد. خاله گرگه و شوهرش، آقاچان! به دلیل لاغری و نحیف بودن بزغاله، از خوردنش در می‌گذرند و بزغاله با توله گرگ‌ها بازی می‌کند. یک شب که بزغاله بنای گریه و زاری را می‌گذارد و می‌گوید که ای کاش آسمان و ستاره‌های در کار نبود، خاله گرگه و شوهرش حساس می‌شوند و از بزغاله علت را می‌پرسند. بزغاله به آنها می‌گوید که بزغالی فیل‌پیکری در آسمان زندگی می‌کنند که گاهی بر زمین می‌افتند و او آن شب داشت به ستاره‌ها می‌گفت که بیایند بزشان را ببرند. گرگ‌ها که دهان‌شان آب افتاده، از بزغاله می‌خواهند آنها را به محل قبلی ببرد تا بز چاقی نصیب‌شان شود. بزغاله، خاله گرگه را به نزدیکی آغل گله می‌برد و سگی را که در گودال خوابیده، بز آسمانی معرفی می‌کند. نزدیک شدن خاله گرگه به سگ همان و گاز گرفتن سگ و کنده شدن دم خاله گرگه همان. روایت‌های دیگری از این قصه و مهندسی طرح و توطئه آن شنیده شده است، اما روایت محمد محمدی، زیبایی خاص خود را دارد. محمدی، با ساخت چند لایه قصه، کارکردهای آن را افزایش می‌دهد. در این قصه کوتاه که همه کاراکترها، حیوانند، عنصر تمثیل، آن را از جنبه صرفاً سرگرم کننده خارج ساخته و سوبیه‌ای اندیشگرانه به آن داده است. از این جا است که لایه‌ی دیگری متصور می‌شود و دایره‌ی تخطاطب را گسترش می‌بخشد.

«موقع علف خوردن، همیشه به خودش می‌گفت: ای کاش آسمان نبود که عاشق ستاره‌ها شوی!»
و در جایی دیگر، همین مضمون را از زبان مادر بزغاله، با لحنی هشدار دهنده می‌خوانیم:
«بزغاله جان! آخرش این ستاره‌ها کار دستت می‌دهند. آن قدر با آنها حرف می‌زنی که سرت گرم می‌شود و گرگ‌ها به سراغت می‌آیند.»^{۱۲}

نویسنده در این قصه جانوری، در کنار دیگر کارکردها، به کارکرد پداگوژیک و تربیتی، بهای بیشتری داده است. درون مایه اصلی این قصه، دعوت به واقع‌گرایی و پرهیز از ایده‌آلیزم غفلت‌گرایانه و دشمن‌شناسی است که نویسنده، با کشش و جذابیتی خاص و با استفاده از شیوه غیر مستقیم‌گویی، به آن رسیده است.

در قصه «سفر به دور دنیا» نویسنده با زبانی دلنشین و در قالب قصه‌ای کودکانه، مفاهیم فلسفی و عرفانی رسین به حقیقت را بیان کرده است. موضوع اصلی این داستان «شناخت‌شناسی» است. عده‌ای از جانوران، از بودن در یک محیط بسته خسته شده‌اند و می‌خواهند به دور دنیا سفر کنند و جهان پیرامون خود را بشناسند. هر یک از جانوران، با مقدرات و محدودیت‌های خود به راه می‌افتند. اسب و شتر و آهو، نزدیک بین و سطحی نگرند. عجله دارند. همراهی جانوران کندروبی مانند لاک‌پشت و خرگوش را بر نمی‌تابند. بنابراین، آنها را در میانه راه رها می‌کند و چهار نعل می‌تازند. آهو در بیابان بی‌آب و علف از تشنگی تلف می‌شود. شتر در جنگل مرطوب، از رفتن باز می‌ماند و تنها اسب به دریا می‌رسد. ژرفای آب، اسب را نیز از ادامه رفتن باز می‌دارد و خرگوش و لاک‌پشت که «آهسته و پیوسته» راه آمده‌اند، به کنار دریا می‌رسند و خرگوش، سوار بر لاک‌پشت، از دریا می‌گذرد. نویسنده با

ساده‌ترین بیان و نرم‌ترین زبان، مسائل دشوار زندگی اجتماعی و رفتارهای آدمی را باز می‌شناساند. این درون مایه، به اشکال پیچیده‌تر، در ادبیات عرفانی ایران وجود دارد. داستان سیمرغ و سی مرغ که در منطق الطیر عطار نیشابوری است، قرائت عمیق دیگری است از این قصه. به بیان دیگر، این قصه شکل ساده شده داستان سیر و سلوک عارفانه است که چاشنی‌های تند عرفان نظری و عملی از آن حذف شده. در این قصه (فابل) نیز نویسنده پیام اخلاقی را در پایان به طرز آشکار و لحنی جانبدارانه آورده است. این رویکرد در حوزه‌ی قصه کودکانه، منطقی و توجیه‌پذیر به شمار می‌رود. نمادهای شناخته شده و آشنای به کار رفته در این قصه، سبب شده تا نویسنده، خواسته یا ناخواسته، به سمت قصه‌ای نمادین گام بردارد. آهو نماد نجابت و چابکی و در عین حال آسیب‌پذیری است. خرگوش نماد تیزروی و هشیاری و نوع دوستی و لاک‌پشت نماد آهستگی و درایت، در جای خود در این قصه به کار رفته‌اند. خواننده کودک، سال‌ها بعد، در گیرودار مسوولیت‌های اجتماعی، شکل واقعی این رفتارها و رویدادها را در روند زندگی می‌بیند. قصه «الاغ و آواز خوش» از دو قصه پیشین این مجموعه متمایز است. تمایز این قصه، نه در ساخت بیرونی آن، که از ژرف ساخت آن سرچشمه می‌گیرد. دو قصه قبلی، کشمکش‌های فیزیکی و طبیعی را نشانی می‌دادند، اما در قصه «الاغ و آواز خوش» جلال شخصیت با خودش، داستان را گسترش می‌دهد. الاغ که دچار نوعی بحران هویت شده، سرانجام هویت گم شده‌اش را باز می‌یابد و داستان که با عدم تعادل شکل گرفته بود، با تعادل بازیافته، به پایان می‌رسد.

الاغی فکر می‌کند آواز خوبی دارد، اما صاحبش او را به علت بدآوازی، از طویله بیرون می‌اندازد. الاغ از پرندگانی مانند خروس، بلدرچین و قناری، علت خوش آواز بودنشان را می‌پرسد. خروس می‌گوید به دلیل تاج

سرخ من است. الاغ نزد ننه قالی باف می‌رود و صاحب تاج می‌شود، اما صدایش به گوش نوازی آواز خروس نمی‌شود. بلدرچین بال و پر خود را عامل خوشخوانی می‌داند. الاغ نزد تجار می‌رود و نجار برایش بال و پری از چوب می‌سازد، اما این بار صدای الاغ مخلوطی از صدای خودش، صدای خروس و چهچهه بلدرچین می‌شود. سرانجام، وقتی قناری علت دلنشینی صدایش را رنگ زرد عنوان می‌کند، الاغ نزد رنگرز می‌رود و رنگرز او را در خمزه بزرگ رنگرزی می‌اندازد و پوست الاغ مانند پر قناری زرد می‌شود، اما نه تنها صدایش دلچسب نمی‌شود، بلکه عربده‌ای نا آشنا و گوشخراش از آب در می‌آید و همین باعث طرد او از روستا می‌شود. فقط قورباغه پیر است که او را به بازگشت به خویشن خویش فرا می‌خواند و از او می‌خواهد که با رویگردانی از جاذبه‌های کاذب مسخ، هویت اصلی خود را بازیابد و الاغ با دور افکندن تاج و بال و رنگ، شخصیت واقعی خود را به دست می‌آورد و به این ترتیب، یک بار دیگر جایگاهش را در روستا تصاحب می‌کند. روایت‌های دیگری از این قصه شنیده شده است که در این جا به دو نمونه آن اشاره می‌شود؛ نمونه نخست:

روایت «اریک کارل» است که با برگردان خانم سرور پوریا، به چاپ رسیده است.^{۱۳} در این روایت، آفتاب‌پرستی کنجکاو، با دین جانوران باغ وحش دلش، می‌خواهد خرس قطبی، مرغ ماهی‌خوار، روباه، ماهی، آهو، زرافه، لاک‌پشت، فیل و سگ آبی باشد. آفتاب پرست شکل و خاصیت همه این جانوران را پیدا می‌کند و موجودی شگفت و بدقواره می‌شود. با همه این‌ها حتی قادر به شکار یک مگس نیست تا گرسنگی‌اش را بر طرف سازد. بنابراین، به خود آمد و آرزو کرد که خودش باشد. همه چیز به حال اول بازگشت و آفتاب‌پرست، مگس را شکار کرد.

نمونه دوم؛ روایت «مارگارت وایز براون» است که این روایت را محمود مشرف‌زاده تهرانی (م. آزاد) برای کودکان

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی



روایت محمدی، در صحنه‌های تأسف برانگیز رنج و درد دخترکان قالی باف، به حدی سیاه و دردناک است که به خواننده فرصت اندیشیدن نمی‌دهد. پیش از محمدی، نویسندگان دیگری نیز فضای قالی بافخانه و فجایع آن را به عنوان سندی از روابط غیر انسانی اقتصاد سرمایه‌داری - فئودالی، در داستانهایشان ثبت کرده‌اند. دخترکان قالی باف آذربایجانی، در داستان‌های صمد بهرنگی و پسران و دختران خردسال کارباف کرمانشاهی، در دخمه‌های تاریک و نمور داستان‌های علی اشرف درویشیان، شباهت زیادی با هم دارند.

ایرانی بازنویسی کرده است. در این قصه، بچه خرگوشی آرزوهایش را برای مادرش بازگو می‌کند. او می‌خواهد ماهی، قله کوه، بوته زعفران، پرند، قایق و تاب باز شود و مادرش نیز برای منصرف کردنش همیشه خود را در نقش مخالف او معرفی می‌کند. تا این که می‌رسند به تاب باز شدن خرگوش کوچولو. خرگوش مادر هم می‌گوید که بند باز می‌شود و او را می‌گیرد. خرگوش کوچولو می‌گوید: - مادرم، مادر از جان بهترم / نکنه بندباز بشی / روی بند راه بری تا بیای وسط زمین و آسمون منو بگیری / خدا نکرده از اون بالا بیفتی زمین / نه نه نه ... تو رو به خدا این کار و نکن / ... از پیش تو کجا برم؟ / من دوست دارم همین جا باشم /^{۱۳}

در لایه دوم این قصه، نمادها نمایان می‌شوند. نویسنده در این قصه نمادین، از کارکردهای تمثیلی پاره‌ای از جانوران و اعضای بدن استفاده کرده است.

تاج خروس، نشانه غرور و بال و پر چوبین، نماد اقتدار پوشالی و رنگ، تمثیلی از دور شدن از حقیقت اشیا و قورباغه، نمادی از دانایی و برکه آب، تمثیلی از زلالی و شفافیت روح داناست و هم‌چنین، نماد پاک‌کنندگی و زداینده ناخوشی‌هاست. پیشنهاد قورباغه به الاغ، تأمل برانگیز است. او به الاغ می‌گوید: «اگر می‌خواهی دوباره به طویله (آرامش) برگردی، این تاج و بال را بینداز دور و خودت را در آب برکه بشوی تا دوباره رنگ خودت بشوی. بعد هم اگر خواندی، مثل خودت بخوان. مطمئن باش دوباره جاییت در طویله است.»^{۱۴}

بیان شاعرانه و عرفانی این پیشنهاد در غزلیات شورانگیز شمس تبریزی جای ویژه‌ای دارد:

«رو سینه را چون سینه‌ها هفت آب شوی از کینه‌ها وانگه شراب عشق را پیمانه شو، پیمانه شو»^{۱۵}

کتاب‌شناسی محمد محمدی
۱. نایبانی نستوه و دختر دلآور / قم؛ حجت / چاپ / ۱۳۶۰.

۲. نامه رسان قهرمان / قم؛ حجت / چاپ اول / ۱۳۶۰.

۳. مهدی کرم در روستا / لرستان؛ کتاب فروشی محمدی / چاپ اول / ۱۳۶۵.

۴. آموزگار انقلابی و طاغوت زمان / قم؛ حجت / چاپ اول / ۱۳۶۵.

۵. فضانوردها در کوره آجرپزی / تهران؛ امیرکبیر، کتاب‌های شکوفه / چاپ اول / ۱۳۶۷.

معرفی ویژه و لوح تقدیر شورای کتاب کودک، ۱۳۶۷. معرفی به عنوان بهترین کتاب سال، سروش نوجوان، ۱۳۶۷.

برنده دومین دوره کتاب سال ماهنامه ادبی - هنری سروش نوجوان، ۱۳۶۸.

۶. ستاره بالدار / نقاش؛ پری بیانی / تهران؛ امیرکبیر، کتاب‌های شکوفه / چاپ اول / ۱۳۶۹.

۷. دخترک و آهوی ابریشمی / نقاش؛ علی خورشیدیپور / تهران؛ امیرکبیر، کتابهای شکوفه / چاپ اول / ۱۳۶۹.

۸. وحشتناکترین حیوان دنیا / نقاش؛ کیومرث امیرخسروی / ویراستار: ایرج جهانشاهی / تهران، فاطمی، واژه / چاپ اول / ۱۳۷۰.

۹. امپراتور سیب‌زمینی چهارم / نقاش: هومن مرتضوی / ویراستار: هرمز ریاحی / تهران؛ قطره / چاپ اول / ۱۳۷۰.

معرفی ویژه و لوح تقدیر شورای کتاب کودک، ۱۳۷۰.

۱۰. معزن زغال سنگ کجاست؟ / نقاش: میترا عبیدی /

تهران؛ امیرکبیر، کتاب‌های شکوفه / چاپ اول / ۱۳۷۰.

دیپلم افتخار سومین جشنواره کتاب کودک و نوجوان کانون پرورش فکری کودکان و نوجوانان، ۱۳۷۰.

لوح تقدیر شورای کتاب سال ۱۳۷۰

۱۱. باغ وحش آسمان / نقاش: ابوالقاسم ممتازی / ویراستار: ایرج جهانشاهی / تهران، فاطمی، واژه / چاپ اول / ۱۳۷۰.

۱۲. داستانک‌های نخودی / نقاش: محمدعلی بنی‌اسدی / ویراستار: زهرا سیدعرب / تهران؛ سروش / چاپ اول / ۱۳۷۰.

۱۳. سیاه‌خانه سفید ندارد / نقاش: مهین جواهریان / تهران؛ انتشارات امیرکبیر، کتابهای شکوفه

۱۴. آدم کوچک و خواب‌های بزرگ / نقاش: میترا عبیدی / ویراستار: ایرج جهانشاهی / تهران؛ فاطمی، واژه / چاپ اول / ۱۳۷۰.

۱۵. خاله ستاره و بزغاله / نقاش: امیرعلی باروتیان / ویراستار: فرشته طائرپور / تهران؛ کانون پرورش فکری کودکان و نوجوانان / چاپ اول / ۱۳۷۱.

۱۶. گربه و پلنگ / نقاش: عادل رستم‌پور / تهران؛ کانون پرورش فکری کودکان و نوجوانان / چاپ اول / ۱۳۷۲.

۱۷. گربه‌های که موش‌ها را دوست داشت / تهران؛ کانون پرورش فکری کودکان و نوجوانان / چاپ اول / ۱۳۷۴.

۱۸. عینکی برای آژدها / تهران / نشر مرکز؛ کتاب‌های مریم / چاپ اول / ۱۳۷۵.

۱۹. فانتزی شلمغ و عقل / تهران؛ مرکز، کتاب‌های مریم / چاپ اول / ۱۳۷۷.

۲۰. فانتزی در ادبیات کودکان / تهران، روزگار چاپ اول / ۱۳۷۸. این کتاب به عنوان کتاب سال وزارت ارشاد برگزیده شد.

پی‌نوشت

۱. این تقسیم‌بندی، اعتباری است و اصالت ندارد. صرفاً برای آسان شدن تحلیل و بازشناسی تلقی‌های گوناگون از زندگی در این داستان، به کار گرفته شده است.
۲. همان جا - صفحه ۴۸
۳. ص ۲۸
۴. همان جا - صفحه ۳۹ - ۳۸
۵. همان جا - صفحه ۴۱
۶. در زلال شعر - کامیار عبیدی - انتشارات ثالث - چاپ اول ۱۳۷۷ - صفحه ۲۳۱
۷. پیشین صفحه ۱۸
۸. پیشین صفحه ۱۸
۹. هفته نامه پیام استان سمنان - شماره ۲۲۰ - اول آذر ۱۳۷۵ - صفحه ۱۵ داستان ککی (فاخته) روح‌الله مهدی‌پور عمرانی
۱۰. هفته نامه پیام استان سمنان، شماره ۳۸۹ - ۱۰ دی ۱۳۷۷ - صفحه ۱۰ داستان توتک و کتک - روح‌الله مهدی‌پور عمرانی
۱۱. خاله ستاره و بزغاله - محمد محمدی - کانون پرورش فکری کودکان و نوجوانان - چ اول - ۱۳۷۱ - صفحه ۸
۱۲. همان - صفحه ۴
۱۳. آفتاب پرست عجیب - اریک کارل - ترجمه سرو پوریا - کانون پرورش فکری کودکان و نوجوانان - چاپ اول ۱۳۶۴
۱۴. خرگوشک بلبله گوش - مارگارت وایزبراون - بازنویسی م. آزاد - کانون پرورش فکری کودکان و نوجوانان - چ اول ۱۳۷۳ - ۱۹ صفحه
۱۵. خاله ستاره و بزغاله - صفحه ۳۳
۱۶. دیوان غزلیات شمس

سنگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی



محمدی، از شرایط و موقعیت به دست آمده، نهایت استفاده را برای بیان دردهای اجتماعی و قرائت تازه‌ای از زندگی و اشکال گوناگون آن می‌کند. نویسنده، به خوبی آگاه است که با ابزار خیال و طیف مخاطبی که در اختیار دارد، به آسانی می‌تواند مرزهای واقعی را در نوردد و حرف‌هایی بزند که اگر در عالم معمولی می‌زد، شعاری و باورناپذیر می‌نمود.